

از سرشک تا پارگین

اطوار حضور آب در شهر به روایت متون نثر فارسی

مهر داد قیومی بیدهندی^۱

استادیار دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی

کلیدواژگان: معماری سنتی، معماری تاریخی، معماری قدیمی، معماری بومی، معماری باهویت، معماری اصیل، معماری خودی، معماری بامعنی.

چکیده

آب، به‌ویژه در دیاری کم‌آب چون ایران‌زمین، جایگاهی مهم در تکوین و بقا و در صورت و حیات شهرها داشته است؛ اما در شناخت شأن آب در شهر ایرانی نمی‌توان به همین محدودیت آب‌وهوایی بسنده کرد. آنچه جایگاه آب در شهر ایرانی را پدید آورده است مجموعه‌ای از عوامل است در دامنه‌ای از خیال و ذهنیت ایرانیان تا عوامل مادی و جغرافیایی. جایگاه آب در شهر ایرانی مجموعه‌ای است از ذهن و عین؛ و لازمه شناخت نسبت میان آب و شهر ایرانی شناخت این پدیده در همه مراتب است، از خیال تا واقعیت. برخی از ویژگی‌های این مجموعه در مظاهر فرهنگ ایرانی به ظهور رسیده است. از جمله این مظاهر متون فارسی است. در این مقاله، مراتب گوناگون حضور آب در شهر و نسبت آن دو در متون مهم نثر فارسی سده‌های نخست اسلامی معرفی و بررسی می‌شود.

مقدمه

مجموعه دخالت‌های مثبت انسان در طبیعت، که در گذشته بدان «آبادانی»^۲ می‌گفتند و ما امروز از آن با عنوان «معماری و شهرسازی» یاد می‌کنیم، حاصل تصرف ذهن آدمی به واسطه دستان او در طبیعت است. آدمیان در طی روزگار درازی که بر این کره خاکی زیسته‌اند پیوسته با خیال و آرزوها و آمال و اندیشه‌ها و خواسته‌های‌شان و با کمک دستانشان در طبیعت تصرف کرده‌اند. آدمیان آبادانی کرده‌اند تا به نیازهای‌شان پاسخ دهند. این نیازها طیفی گسترده دارد؛ از فروترین نیازهای مادی تا فراترین نیازهای معنوی. همچنین به هر نیاز به هزار راه می‌توان پاسخ داد. اساساً گویی این تفکیک نیازهای مادی از نیازهای معنوی الگویی مدرن است و انسان نامدرن نیاز مادی و معنوی را از هم جدا نمی‌کند. او هر نیاز زمینی را نیازی آسمانی می‌شمارد و از این رو، می‌تواند به نیاز مادی پاسخی معنوی بدهد. نوع پاسخ دادن به نیازها، یا نوع آبادانی کردن، به نگاه انسان به جهان، به جهان‌شناسی

۱. M-Qayyoomi@sbu.ac.ir
۲. واژه فارسی «آبادان/آباد» (صفت) در انگلیسی معادلی ندارد و شاید بتوان معنای آن را ترکیبی از habitable, inhabited, populous, cultivated, flourishing, improved, activated, revived, reanimated, rehabilitated, reclaimed, built, constructed, restored, renovated شمرد. اسم مصدر آن «آبادانی» و مصدر آن «آبادان کردن/آباد کردن» است. در عربی، به ترتیب «معمور/معموره»، «عمران»، «تعمیر»، «عمارة»، «استعمار»، از ماده ع.م.ر، تقریباً برابر آبادان و مشتقات آن است.

پرسش‌های تحقیق

۱. مفهوم «آبادانی» چیست؟
۲. بر مبنای مآخذ این مقاله، منشأ آب‌های آبادان‌کننده و مفید چیست و چه نسبتی با اولیای خدا دارد؟
۳. ویژگی‌های اصلی مدیر و مدیریت آب در شهر ایرانی چیست؟
۴. آب در شهر چگونه می‌تواند محمل ذکر شود؟

و جهان‌نگری او وابسته است. اندیشه و خیال و ذهنیت آدمی در آبادانی کردن او، یا در معماری و شهرسازی او، اثر می‌گذارد. انسان طبیعت را می‌شناسد و بر مبنای شناخت خود از طبیعت و از خود و خواسته‌ها و اندیشه‌ها و نیازهایش، در آن تصرف می‌کند. شناختن محصول تصرف او در طبیعت، یا شناختن معماری و شهر و جایگاه آب در محیط مصنوع، یعنی شناختن مجموعه‌ای از اندیشه و خیال انسان و مسیر تصرف در طبیعت و محصول این تصرف.

آب، به‌ویژه در دیاری کم‌آب چون ایران‌زمین، جایگاهی مهم در تکوین و بقا و در صورت و حیات شهرها داشته است؛ اما در شناخت شأن آب در شهر ایرانی نمی‌توان به همین محدودیت آب‌وهوایی بسنده کرد. آنچه جایگاه آب در شهر ایرانی را پدید آورده است مجموعه‌ای از عوامل است در دامنه‌ای از خیال و ذهنیت ایرانیان تا عوامل مادی و جغرافیایی. جایگاه آب در شهر ایرانی مجموعه‌ای است از ذهن و عین؛ و لازمه شناخت نسبت میان آب و شهر ایرانی شناخت این پدیده در همه مراتب است، از خیال تا واقعیت. برخی از ویژگی‌های این مجموعه در مظاهر فرهنگ ایرانی به ظهور رسیده است. آنچه از آثار آبادانی‌های گذشته به دست ما رسیده است — آثار معماری و شهرسازی — یک نوع از مظاهر این فرهنگ است. می‌توان از مظاهر دیگر این فرهنگ — مانند ادبیات فارسی — نیز به جنبه‌ها و ویژگی‌هایی از این مجموعه دست یافت. راه بردن به ذهنیت ایرانیان در آبادانی خصوصاً از طریق این منبع میسر است.

در این مقاله، به ظهور جنبه‌های گوناگون ذهنی و عینی مربوط به آب در شهر و اندیشه و رفتار انسان با آب در شهر در متون فارسی سده‌های نخست، از تولد فارسی دری تا سده پنجم، خواهیم پرداخت. به بیان دیگر، سخن از نسبت انسان ایرانی و آب و آبادانی است آن‌چنان که در متون نثر فارسی سده‌های نخست به ظهور رسیده است. در اینجا سخن از صدق و کذب آنچه می‌آید و مطابقت آنها با واقع نیست؛ سخن این است که آنچه در این متون آمده است باری از اندیشه و نگرش آدمیان آن روزگار خبر می‌دهد. همچنین سخن ما درباره آب در شهرهای ایران‌زمین نیست؛ بلکه سخن درباره آب در شهر به نحوی است که در متون کهن فارسی ظاهر شده است. بنا بر این، ممکن است درباره نسبت آب و شهر در شهرهای بیرون از ایران‌زمین نیز حرفی به میان آید.

۱. آب آسمانی

بنا بر آنچه از متون فارسی سده‌های نخست برمی‌آید، آبادانی و ساختن شهر امری است که منشأ آن در آسمان است. آب، که مایه حیات در این دنیا است و خدا همه چیزهای زنده را از آن آفریده است،^۳ از آن رو چنین خاصیتی دارد که آسمانی است. جوهری و معنایی در آب هست که مایه حیات است؛ اما این جوهر در بی‌طعمی و بی‌رنگی آب ظاهر شده است. بی‌رنگی و بی‌طعمی آب گواه کمال آن است. نیز گواه آن است که التذاد آدمی ذاتاً از مزه و رنگ بر نمی‌آید؛ بلکه ناشی از کیفیت است: بی‌رنگی و بی‌طعمی آب امری عدمی نیست؛ بلکه وجودی است: همه طعم‌ها و رنگ‌ها گرد آمده و به چنین بی‌طعمی و بی‌رنگی رسیده است. آب از آن رو مایه لذت آدمی است که خوبی همه آفریده‌ها در آن گرد آمده است:

پس شیخ رضی الله عنه گفت که ابوبکر و زاق ترمذی را دیدم که گفت چون خدا خواست که آب را بیافریند، از همه السوان لون او کرد و از همه طعوم طعم او کرد. چون همه الوان را بیامیخت تا لون آب گشت، از این معنی کس لون آب ندانست؛ و چون همه طعوم را بیامیخت تا طعم آب گشت، از این معنی کس طعم آب ندانست. از خوردن او لذت و حیات یابند. کس را از کیفیت لذت او خبر نه؛ و کس را از معنی‌ای که در آب است که آن موجب حیات است خبر نه. چنان که گفت: «و جعلنا من الماء کل شیء حی»؛ و نیز گفت: «فأحیینا به الارض بعد موتها».^۴ و نیز چون در آب نگرد از آن نظر لذت یابد و لون در نیابد و نه وجود لذت. و پیغمبر گفت: «النَّظْرُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ يُجَلِّي الْبَصَرَ: إِلَى الْمَاءِ الْجَارِي وَ الْخَضِرَةِ وَ الْوَجْهِ الْحَسَنِ» [نظر به سه چیز چشم را جلا می‌دهد: آب جاری و سبزه و روی نیکو].^۵

آب نه مزه و رنگ دارد و نه نقش می‌پذیرد. آب خود مایه حیات و آبادانی، و از جهتی مایه همه نقش‌های جهان است. با

این حال، خود نقش نمی‌پذیرد. آدمی نمی‌تواند چیزی بر لوح آب نقش کند؛ از همین رو، «نقش زدن بر آب» را کنایه از کار بیهوده و مُحال می‌شمارد. اما خدا انسان را از آب آفریده است. انسان، که بالاترین نقش هستی است، خود آفریده از آب است. قدرت و صنع خدا چنان است که نقش عجب انسان را بر آب زده است. انسان، با همه شگفتی‌های خلقتش، «نقشی بر آب» است:

... و حدیث آفریدن آدم علیه‌السلام و فرزندان وی و صفت آفرینش خلق و قدرت وی، سبحانه و تعالی و تقدس، اندر آفرینش خلقان که اول آفرید، و آفرینش ایشان از گل بوده است چون آدم، علیه‌السلام و {آنکه} فرزندان وی همه را بیافرید از نطفه آب. و قدرت تمام‌ترین آن است که نقش بر آب کرده است از بهر آنکه خلقان نقش بر چیزهای دیگر کرده‌اند، چون گل و چوب و سنگ و سیم و زر و برنج و آهن و آنچه بدین ماند که نقش پذیرد؛ و آب است که به هیچ‌وجه نقش نپذیرد. پس ایزد، سبحانه و تعالی، خلق را همه از آب بیافرید و بدین آب نقشی کرد بدین زیبایی، تا بدانی که قدرت بکمال ایزد راست، جل جلاله، که هر چه خلقانند جمله از آن عاجزند و او قادر است بر آن، و قدرت او بکمال است جل جلاله.^۶

۲. آغاز آبادانی

آبادانی در زمین از هنگامی آغاز شد که نخستین انسان، آدم علیه‌السلام، که نخستین پیامبر نیز بود، بر زمین پا گذاشت. اگر قدم مبارک این انسان الهی نبود، هیچ جای زمین روی آبادانی نمی‌دید. هر جا که سبزه‌ای و آبی و شهری و آبادی‌ای هست قدمگاه آدم است:

پس چون آدم حج سپری کرد، نتوانست به مکه بودن به میان کوه‌ها اندر. پس بیامد و گرد بیت‌المعمور طواف کرد و خانه را بدرود کرد و به هندوستان باز شد؛ و هم بدان کوه که از آسمان فرو فرود آمده بود رفت و حوا را با خویشتن

۳. «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ.» (و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؛ آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند؟) - انبیاء (۲۱): ۳۰.

۴. فاطر (۳۵): ۹.

۵. خواجه امام ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، شرح التعریف لمذهب التصوف (نورالمریدین و فضیحة المدعین)، ج ۴، ص ۱۶۸۸
۶. ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۰۸۶

نیکو داده است؛ اگر چه پیوسته به دل و جان در یاد تو است و اندوهگن مانده است؛ و او را چندان اندوه است بر تو که صدره از آنکه پسران ایشان غایب بودند؛ و چشمش سپید گشت از اندوه تو؛ چنان که خدای تعالی گفت: «و ابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم»^{۱۰}. یوسف جبریل را گفت: «خدای او را چه مزد داده است؟» گفتا: «مزد صد شهید که چون هابیل بود، پسر آدم؛ و از هر قطره سرشک او درختی برآورده است و آن را شجر الکظیم نام کرده، و بار آن درختان زر و مرجان بود»^{۱۱}.

۳. امارت آب

چنین پدیده‌ای را، که نشان خدا بر زمین و یادگار آسمان و ارمغان بهشت است، باید نیک نگاه داشت. خدا آب را، مانند همه دیگر پدیده‌های طبیعی، مسخر انسان ساخته است؛ اما این چیرگی بالقوه است. آب برای انسان ایرانی، همچون دیگر عناصر در طبیعت سرکش ایران زمین، مرکبی است گاه چموش و گاه رام. آدمی باید او را بشناسد و زبانش را بداند و او را در بند کند و به کار آبادانی و ایجاد و نگاهداشت شهر درآورد. مهار کردن آب و در بند کردن آن از شروط اصلی آبادانی و قوام روزگار شهرها در این سرزمین است:

شرایط آبادانی سیستان بر سه بند بستن نهاده آمد: بستن بند آب و بستن بند ریگ و بستن بند مفسدان. هر گاه که این سه بند اندر سیستان بسته باشد، اندر همه عالم هیچ شهر به نعمت و خوشی سیستان نباشد. و تا همی بستند چنین بود و چون ببندند چنین باشد و روزگار آن را قوام باشد.^{۱۲}

و آبادانی شهر یکسره به مدیریت آب وابسته است. اگر کار آب بسامان باشد، کار آبادانی نیز بسامان است. مدیریت آب تنها مهار آب‌های مهار نشده نیست؛ نظام تقسیم آب و نگاهداری نسق آن نیز هست. آب اندک را باید نیکو بخش کرد و نیکو حفظ کرد و پاکیزه داشت و از هدر رفتنش بازداشت. نسق آب که از میان

ببرد. چون دیگر سال همان وقت بیود، آدم را باز آرزوی خانه خاست. از هندوستان به مکه آمد و خانه را طواف کرد و به عرفات شد و مناسک حج تمام کرد و به هندوستان باز آمد، و چهل سال همچنین بود؛ وقت حج به مکه آمدی و حج بکردی و بازگشتی. و هر کجا آدم پای نهاده است امروز آنجا شهر است و آبادانی‌ها؛ و هر کجا میان دو پایش بود، امروز همه بیابان است؛ و میان پای وی سه‌روزه راه بودی.^{۸۷}

از یک سو، ولی خدا منشأ آبادانی است و از سوی دیگر، آب. این دو منشأ آبادانی با هم نسبتی دارند. اولیای خدا واسطه فیض خدایند؛ هیچ چیزی بی واسطه اولیای خدا واجد خیری نیست. خیر و نیکویی آب هم از ولی خداست. آب شیرین و گوارا، آبی که مایه حیات است، آبی است که از اشک شادی ولی خدا خاسته است و همان آب است که بر زمین سبزی و آبادانی پدید آورده است:

پس چون آدم، علیه‌السلام، پذیرفتن توبه بشنید، از شادی گریستن بر او افتاد و چندان آب از چشم او بدوید که آن همه آب که از اندوه دویده بود زیر آن شد؛ و همه ریاحین و گل‌های الوان و سپرغم‌ها و درختان پر بار میوه بامنفعه خلق برست. اکنون آن درختان که بارور نیستند و به کاری دیگر نیایند مگر سوختن را از آن آب اندوه که آدم بر توبه کردن می‌گریست، از آن برسته‌اند. و این ریاحین و نبات‌های نیکو و درختان میوه‌دار بامنفعه و داروها چون هلیله و پلبله و آمله و آنچه بیماران را بشاید و آنچه از هندوستان آرند، همه آن است که از آب چشم آدم برسته است بدان وقت که از شادی گریسته بود.^۹

کاینات از شادی و بهجت ولی خدا به وجد می‌آیند. وجد ولی خدا در جسم او هم اثر می‌کند و در اشک شادی او هم جاری می‌شود. اشک شوق ولی خدا حامل و شامل وجد اوست؛ و این وجد حیات‌آفرین چون بر زمین بریزد، باغ و گلستان می‌روید:

پس یوسف گفتا: «یا جبریل، از یعقوب چه خبر داری؟» جبریل گفت: «یعقوب مدام در ذکر تو است و خدای تعالی او را صبری

۷. در این سخن، تصور ایرانی از زمین و تعداد و فاصله آبادی‌ها در آن پیداست.

۸. بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۱، ص ۵۳

۹. ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۵۵
۱۰. یوسف (۱۲): ۸۴

۱۱. بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱

۱۲. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۲۱

دیگر روز مظالم بود. آنجا رفت اندر پیش امیر عمرو [لیث]. گفت: «آن مرد را به من ارزانی باید کرد.» [...] عمرو سیم از خزینه بداد و مرد را بگذاشت و خلعت داد؛ و او را مولی الازهر خواندند. پس از آن معروف گشت و از بزرگان یکی گشت اندر حدیث عمارت، و سروکیل ازهر بود. [...] و امیری آب در طعام بوی دادند، چندین وقت او بود.^{۱۵}

اداره و امارت آب، با چنین منزلت و اهمیتی، نیاز به قانون دارد. قانون مدنی در این فرهنگ از دین برمی آید و قاضیان حاکمان شرع اند که مطابق آنچه عالمان از شرع دریافته اند میان مدعیان داوری می کنند و حکم می دهند. اگر در سابقه کار شرع در موضوعی حکمی نرفته باشد، کار عالمان و فقیهان است که در آن موضوع مطالعه کنند و رأی بدهند؛ و قانون مدنی این چنین شکل می گیرد:

و پیوسته اهل نیشاپور و خراسان نزد عبدالله [بن طاهر ذوالیمینین] همی آمدندی و خصوصت کاریزها همی رفتی. و اندر کتب فقه و اخبار رسول، صلی الله علیه و سلم، اندر معنی کاریز و احکام آن چیزی نیامده بود. پس عبدالله همه فقهای خراسان را و بعضی از عراق را جمع کرد تا کتابی ساختند {در} احکام کاریزها و آن را کتاب فنی نام کردند، تا احکام که اندر آن معنی کنند بر حسب آن کنند. و آن کتاب تا بدین غایت برجاست و احکام فنی و قنایات که در آن معنی رود بر موجب آن کتاب رود.^{۱۶}

۴. بند بر آب و گذار بر آب

گفتیم که «شرایط آبادانی سیستان بر سه بند بستن نهاده آمد: بستن بند آب و بستن بند ریگ و بستن بند مفسدان»^{۱۷} آب بی لگام گاه اساس شهر را برمی اندازد و اساس شهر به در بند آوردن آب وابسته است. گاهی اگر بخواهند شهری را براندازند، کافی است که بند آب آن شهر را بردارند. سیل هم برای نابود کردن شهر گاهی به همین حیل دست می زند؛ چنان که سیل یکی از بندهای شهر زرنگ را شکست و دروازه‌ای از دروازه‌های

رفت، کار ملک و شهر و آبادانی و عمارت پریشان می شود و از دست می رود.

اما [یعقوب لیث صفار] اندر ده‌ها^{۱۳} بدان جایگاه بود که مردی دبیر فرستاد از نساپور که «به سیستان رو، احوال سیستان معلوم کن و بیای مرا بگویی.» مرد به سیستان آمده و همه حل و عقد سیستان معلوم کرد و نسخه‌ها کرد و باز گشت. چون پیش وی شد، گفت: «به مظالم بودی؟» گفتا: «بودم.» گفت: «هیچ کسی از امیر آب گله کرد؟» گفت: «نه.» گفت: «{الحمدلله}، باز گفت: {به پای خوب عمار گشتی؟} گفتا: «گذشت {م}». گفت: «کودکان بودند آنجا؟» گفت: «نه.» گفت: «{الحمدلله}، به پای مناره کهن بودی؟» گفتا: «بودم.» گفت: «روستاییان بودند؟» گفت: «نه.» گفت: «{الحمدلله}، پس مرد خواست که سخن آغاز کند و نسخه‌ها عرضه کند، یعقوب گفت بدانستم پیش نباید. مرد برخاست؛ پیش شاهین بتو شد قصه باز گفت. شاهین گفت: «تا بررسیم.» پیش میر شد؛ گفت: «این مرد خبرها آوردست؛ باید که بگوید.» گفتا: «همه بگفت و شنیدم. کار سیستان اندر سه چیز بسته است: عمارت و الفت و معاملت. هر سه بررسیدم. عمارت حدیث امیر آب است؛ پرسیدم که اندر مظالم هیچ کسی از امیر آب گله کرد؛ گفتا نه. دانستم که اندر حدیث عمارت تأخیر نیست. و الفت، ابتداء آن جویکی باشد و تعصب میان فریقین تا برافند و اصل جویکی بیای خوب عمار کودکان کنند؛ پرسیدم، گفتا نبود. دانستم که الفت بر جای است و تعصب نیست. سدیگر معاملت عمال و رعیت باشد. چون بر رعیت زیادت و بیدادی باشد، تدبیر خویش به پای مناره کهن کنند و آنجا جمع شوند و به مظالم شوند. چون داد نیابند، هم آنجا آیند و تدبیر گریختن کنند. چون نبودند آنجا، دانستم که بر رعیت جور نیست. بیش از چه بررسیم؟»^{۱۴}

از همین روست که مدیریت آب از سمت‌های مهم در میان مشاغل اداره شهر است. هر شهری امیر آب دارد؛ و گاهی هر محله‌ای. کسی را به کار امارت آب می‌گمارند که شایستگی و تدبیر و مدیریت او پیش تر محرز شده باشد:

۱۳. زیرکی

۱۴. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۲۶۶

و ۲۶۷

۱۵. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۲۷۱

۱۶. گردیزی، زمین‌الایخار، ص ۳

۱۷. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۲۱

شهر را برد:

و اندرین سال بند کندک بشکست {و} در کرکوی آب ببرد.^{۱۸}
گاهی هم آب را بند آدمیان می‌کنند و ابزار دفاع شهر؛ خندق
بر گرد شهر می‌کنند و آن را پر آب می‌کنند:
سپاه یمن چون گُشش بدیدند، درون حصار رفتند و دروازه‌ها
بر بستند و خندق‌ها پر آب کردند.^{۱۹}

جیبول درون حصار درآمد. دروازه‌ها بستند و خندق‌ها پر آب
کردند و در برج و بارو مردان سوار شدند؛ ناوک و ناچخ و عراده
و منجیق می‌گذاشتند. لندهور چون در کنار خندق آمد، از پیل
پیاده شد و در دامن زره چاک کرد. پس جست زد؛ از اول خندق
گذشت و در دوم جست و از خندق دوم گذشت؛ در زیر حصار
و رانبر افتاد و سپر بر گرفت و گرز برداشت و آن گرز را بگردانید؛
در برج سران‌دیب زد که تمام برج درست بر زمین ریخت.^{۲۰}
گاهی این بند آدمیان منبع آب شهر هم هست؛ همچنان که
در شهر سیستان (زرنگ):

سیستان. ناحیتی است قصبه او را زرنگ خوانند. شهری
باحصار است. و پیرامن او خندق است کی آبش هم از وی بر
آید. و اندر وی رودهاست. و اندر خانه‌ها وی آب روان است.^{۲۱}
گاهی رودخانه‌ای طبیعی ابزار دفاع از شهر است؛ چنان که
جیحون سال‌ها بندی بود که خراسان را از هجوم ترکمانان
فرارود نگاه می‌داشت و محنت بزرگ ایرانیان از زمانی آغاز شد
که سلطان محمود و بعدها سلطان مسعود غزنوی به ترکمانان
رخست دادند تا از این بند طبیعی بگذرند و به خراسان و بعدها
به سیستان^{۲۲} و دیگر جاهای ایران زمین درآیند.

و بند جیحون از هر جانبی گشاده کردند و مردم آمدن گرفتند
به طمع غارت خراسان؛ چنان که در نامه‌ای خواندیم از آموی که
پیرزنی را دیدند یک‌دست و یک‌چشم و یک‌پای، تبری در دست.
پرسیدند از وی که «چرا آمدی؟» گفت: «شنودم که گنج‌های
زمین خراسان از زیر زمین بیرون می‌کنند. من نیز بیامدم تا

لختی ببرم». و امیر از این اخبار بخندیدی؛ اما کسانی که غور
کار می‌دانستند، بر ایشان این سخن صعب بود.^{۲۳}
و پل که برای گذشتن آدمیان از بند طبیعی آب است، خود
راهی است برای عبور دشمنان و دست یازیدن به شهر. و آن‌گاه،
پل به سنگر مهم دفاع از شهر بدل می‌شود. گاه آن را ویران
می‌کنند تا دشمن به شهر دست نیابد:

چون خبر [آمدن سپاه خراسان] نزدیک محمد بن علی [بن
لیث صفار] رسید، اندر وقت فرمان داد تا پل بُست بپریدند و آب
بسیار بود.^{۲۴}

و گاهی خود پل آوردگاه دو لشکر می‌شود:
و روز یکشنبه غره جمادی‌الاولی امیر از ساری برفت تا به
آمل رود. [...] و درین راه پلی آمد چوین برابر بزرگ، و رودی
سخت بلعجب و نادر چون کمائی حَمَاحَم. و سخت رنج رسید
لشکر را تا از آن پل بگذشت. و آب رود سخت بزرگ نه؛ اما
زمینش چنان بود که هر ستوری که بر وی برفتی فروشدی تا
گردی. و حصانت آن زمین ازین است.^{۲۵}

... گرگانیان [...] با مقدمان و مبارزان برین جانب شهر آمده؛
و پلی است تنگ تر و جز آن گذر نیست؛ آن را بگرفته، از آن
جانب صحرا تنگ‌تر؛ و جنگ بر آن پل خواهند کرد، که راه یکی
است گرد بر گرد بیسه و آب‌ها و غدیرها و جوی‌ها.^{۲۶}
اما پل ساختن بر رودها در اصل نه برای عبور دشمنان، که
برای راحت مردمان است و از کارهای خیر:

موبد [به مزدک] گفت: «تو مال مباح کرده‌ای؛ و پل و رباط
و خیرات که کنند، نه از جهت مزد آن جهان را می‌کنند؟» گفت:
«بلی.» گفت: «چون مال‌ها میان یکدیگر مباح گردد، خیراتی که
کنند مزد آن که را باشد؟» مزدک از جواب آن فروماند.^{۲۷}
و این پل بامیان در آن روزگار برین جمله نبود، پلی بود قوی،
به ستون‌های قوی برداشته، و پشت آن دو رسته دکان برابر
یکدیگر؛ چنان که اکنون است. و چون از سیل تباه شد، عبویه
بازرگان، آن مرد پارسای باخیر، رحمة‌الله علیه، چنین پلی برآورد

۱۸. همان، ص ۳۶۵

۱۹. نامعلوم، قصه حمزه، ص ۵۰

۲۰. همان، ص ۱۱۸

۲۱. نامعلوم، حدود العالم، ص ۱۰۲

۲۲. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۳۵۴

۲۳. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۹۲۶

۲۴. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۲۹۲

۲۵. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۶۷۸ و

۶۷۹

۲۶. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۶۸۱ و

۶۸۲

۲۷. نظام‌الملک، سیاست‌نامه،

ص ۲۳۸

و آن پول را نیز آب ببرد؛ و دو بار پرویز خواست که به رود اندر افتد، و بر آن پول نیز پانصد هزار درم نفقه کرد.^{۳۳}

۵. فراخواندن آب

وجه مهمی از داستان آب در متون فارسی منابع آب است. گاهی منبع آب در زیر زمین است و باید آن را، با چاه و کاریز، فراخواند. کاریز خود شأنی و فرهنگی دارد. کاریز دعوتی است که انسان ایرانی از آب می‌کند تا از زیر زمین فرآید و به کار آبادانی آید. از همین روست که کاریز ساختن کاری مقدس و خیر است:

[بوالحسن عراقی دبیر] گفت و وصیت بکرد تا تابوتش به مشهد علی موسی الرضا، رضوان الله علیه، بردند به طوس و آنجا دفن کردند، که مال این کار را در حیات خود بداده بود و کاریز مشهد را خشک شده بود، باز روان کرده و کاروان‌سرای برآورده و دیهی مستعل سبک‌خارج بر کاروان‌سرای و بر کاریز وقف کرده.^{۳۴}

و کاریزهای بزرگ را لابد بزرگان ساخته‌اند: و آن مرد چون [از چاه کاریز گناباد] بیرون آمد، گفت که آبی عظیم در این کاریز روان است. و آن کاریز چهار فرسنگ می‌رود. و آن را گفتند کیخسرو فرموده است کردن.^{۳۵}

و کاریز خشک کردن برابر است با ویران کردن و فساد: [شاپور به یوسانوس گفت:] ولیکن شما اندر زمین آمده‌اید از چندین گاه باز و فسادهای بسیار کردید؛ درخت‌ها بزدید و کاریزها را خشک کردید.^{۳۶}

منابع آب هر شهر، به‌ویژه کاریزهای آن، از شاخص‌های مهم در معرفی هر شهر است و کاریز داشتن و اندازه کاریز نشان بزرگی و آبادانی شهر. کمتر شهری در حاشیه کویرهای ایران است که در وصف آن سخنی از کاریز نرفته باشد.

و چون امیر شهاب الدوله [سلطان مسعود] از دامغان برداشت و به دیهی رسید بر یک فرسنگی دامغان که کاریزی بزرگ داشت ...^{۳۷}

یک‌طاق بدین نیکویی و زیبایی و اثر نیکو ماند؛ و از مردم چنین چیزها یادگار ماند.^{۳۸}

و بزرگان برای آنکه نام نیکی از آنان بماند، به ساختن پل می‌فرمودند:

شاپور سحرگاه از خواب بیدار شد. غلغل مردمان شنید؛ گفت: «این چه بانگ است؟» گفتند: «مردم بر جسر [تیسفون] همی گذرند و انبوهی همی کنند و رویاروی آیند؛ یکی از این سوی و یکی از آن سوی، و بر هم افتند و بانگ کنند.» پس چون روز شد؛ وزیر را اندر خواند و گفت: «جسری دیگر کن به رود دجله بر، تا بر یکی آیند تا انبوهی نکنند و ازدحام نیفتد.» مردمان همه شاد شدند بدان عقل وی و جسری دیگر بکردند هم اندر روز، تا دیگر شب مردمان بر دو جسر گذشتند و آن بانگ و غلغل بنشست.^{۳۹}

پل، همچون کاریز، نشان آبادی شهر است:

سنجه [در شام]. شهر کی است خرم و به نزدیکی وی یکی پل است کی اندر همه جهان از آن نیکوتر و از آن عجب‌تر پل نیست.^{۴۰}

کمرینا، مصیبه. دو شهرک‌اند خرم؛ و رود جیحون میان ایشان همی رود و آبادان‌اند. چون بر پلی کان رود راست بر روی دریا پدید است. و میانشان چهار فرسنگ است و مردم بسیار است.^{۴۱}

و در پیش مصر، جزیره‌ای در میان نیل است که وقتی شهری کرده بودند. و آن جزیره مغربی شهر است. [....] و میان شهر و جزیره جسری بسته است به سی‌وشش پاره کشتی.^{۴۲} و شکستن پل نشانه شکست تمدن است:

نخستین علامتی آن بود که طاق ایوان مداین دو بار بشکست؛ هر باری پانصد هزار درم {به آبادانی} آنجا بشدی [....]. پس پرویز منجمان را گفت: «این چه شاید بودن؟» گفتند: «چیزی نو پدید آید اندر عالم.» و نیز پولی بود بر کناره مداین،

۲۸. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۴۱۰

۲۹. بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۱، ص ۶۲۱ و ۶۲۲

۳۰. نامعلوم، حدود العالم، ص ۷۰

۳۱. همان، ص ۱۷۱

۳۲. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۹۴

۳۳. بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۲، ص ۸۰۸

۳۴. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۸۷۰

۳۵. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۷۰

و ۱۷۱

۳۶. بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۱، ص ۶۲۶

۳۷. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۲

و یک جانب که با خشک دارد کنده‌ای عظیم کرده‌اند و در آهنین محکم بر آن نهاده‌اند.^{۴۶}

و از آنجا به شهر حَمَاة شدیم؛ شهری خوش آبادان بر لب آبِ عاصی. و این آب را از آن سبب عاصی گویند که به جانب روم می‌رود؛ یعنی چون از بلاد اسلام به بلاد کفر می‌رود عاصی است. و بر لب این آب، دولاب‌های بسیار ساخته‌اند.^{۴۷}

پس از آن به شهر صیدا رسیدیم؛ هم بر لب دریا. [...] چون از آنجا پنج فرسنگ بشدیم، به شهر صور رسیدیم. شهری بود در کنار دریا. شیخی بوده و آنجا آن شهر را ساخته بود و چنان بود که بارهٔ شهرستان صد گز بیش بر زمین خشک نبود؛ باقی اندر آب دریا بود. و باره‌ای سنگین تراشیده و درزهای آن به قیر گرفته تا آب دریا در نیاید.^{۴۸}

گاهی رود و نه‌ری است طبیعی که از میان یا از کنار شهر می‌گذرد:

و رود بخارا بر درِ سمرقند بگذرد.^{۴۹}
و اندر درهٔ کشمیر حصار بود بس حصین و محکم و اندرو آب و مردم انبوه؛ و آن حصار را لوهکوت خوانند، یعنی حصار آهنین.^{۵۰}

و [امیر محمود و سپاهیان] از آنجا بقلعهٔ مهلون شدند و امیر آن قلعه کلچندر بود و این قلعه بر کنار آب جون بود.^{۵۱}
دِزک. شهرکی است اندر وی آب روان است.^{۵۲}
و اندر وی [تِنگت بخارنان] آب‌ه‌اء روان است.^{۵۳}

جیرفت. شهری است نیم‌فرسنگ اندر نیم‌فرسنگ است. و جایی آبادان است و بسیار نعمت و ایشان را رودی است تیز همی‌رود، بانگ‌کنان؛ و آب وی چندان است کی شصت آسیا بگرداند و اندر جوی‌ه‌اء این خاک زر یابند.^{۵۴}

قزوین. {شهری است} از گرد وی باره‌ای. و ایشان را یکی جوی آب است کی اندر میان مزگت جامع گذرد و چندان است کی بخورند.^{۵۵}

گاهی چشمه:

و سخن از کاریز هم‌شان ذکر استحکامات و امکانات دفاعی و اقتصادی است:

[تون] بر صحرایی نهاده است و آب روان و کاریز دارد. و بر جانب شرقی [آن] باغ‌های بسیار بود و حصار محکم داشت.^{۳۸}

ری شهری است عظیم و آبادان و با خواسته و مردم و بازرگانان [...]. آب‌های ایشان از کاریز است و از وی کرباس و برد و پنبه و غَضاره و روغن و نَبید خیزد و از نواحی {وی} طبلسان‌ه‌اء پشمین نیکو خیزد و محمد زکریاء بچشک^{۳۹} از آنجا بود و تربت محمد بن‌الحسن الفقیه و کسائی مفری، و فراخری منجم ازنجاست^{۴۰}.^{۴۱}

سیرگان. قصبهٔ کرمان است و مستقر پادشاست و شهری بزرگ است و جای بازرگانان است و آبشان از کاریزست.^{۴۲}

طبسین. شهری است گرمسیر و اندرو خراماست و آب ایشان از کاریز است و اندر میان بیابان است.^{۴۳}

خواش. شهری است و او را آب‌های روان است و کاریزها و جایی بانعمت است.^{۴۴}

می‌دانیم که با کاریز، که مجموعه‌ای است از چاه‌ها و جویی زیرزمینی، آب را از سفره‌های زیرزمینی به روی زمین می‌آورند. اما در قلعهٔ شمیران، قصبهٔ طارم در ولایت دیلم، با کاریز آب را از رودخانه به قلعه می‌بردند:

از خندان تا شمیران سه فرسنگ بیابانکی است، همه سنگلاخ؛ و آن قصبهٔ ولایت طارم است. و به کنار شهر قلعه‌ای بلند بنیادش بر سنگ خاره نهاده است، سه دیوار بر گرد او کشیده و کاریزی به میان قلعه فرورده تا کنار رودخانه که از آن جا آب برآورند و به قلعه برند.^{۴۵}

البته منبع آب همهٔ شهرها کاریز نیست؛ گاهی دریاست: شهر طرابُلُس را چنان ساخته‌اند که سه جانب او با آب دریاست، که چون آب دریا موج زند، مبلغی بر باروی شهر برود.

۳۸. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۷۰
۳۹. یزیدک، منظور محمد بن زکریا رازی است.
۴۰. از آنجاست
۴۱. نامعلوم، حدود العالم، ص ۱۴۲
۴۲. همان، ص ۱۲۶
۴۳. همان، ص ۹۱
۴۴. همان، ص ۱۰۳
۴۵. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۷
۴۶. همان، ص ۲۰
۴۷. همان، ص ۱۹
۴۸. همان، ص ۲۳ و ۲۴
۴۹. نامعلوم، حدود العالم، ص ۱۰۸
۵۰. گردیزی، زین الاخبار، ص ۵۷
۵۱. همان، ص ۵۹
۵۲. نامعلوم، حدود العالم، ص ۱۱۱
۵۳. همان، ص ۱۱۶
۵۴. همان، ص ۱۲۶
۵۵. همان، ص ۱۴۲

فراخی آب در جامع باشد. اما در همهٔ سراها حوض‌های آب باشد از آب باران که آنجا جز آب باران نیست و هرکس آب بام خود گیرد. و گرمابه‌ها و هرچه باشد همه از آب باران باشد و این حوض‌ها که در جامع است هرگز محتاج عمارت نباشد که سنگ خاره است و اگر شقی یا سوراخی بوده باشد چنان محکم کرده‌اند که هرگز خراب نشود. و چنین گفتند که این را سلیمان، علیه‌السلام، کرده است. و سر حوض‌ها چنان است که چون تنوری و سر چاهی سنگین ساخته است بر سر هر حوضی تا هیچ چیز در آن نیفتد. و آب آن شهر از همهٔ آب‌ها خوش‌تر است و پاک‌تر. و اگر اندک بارانی بیارد تا دوسه روز از ناودان‌ها آب می‌دود؛ چنان که هوا صافی شود و ابر نماند هنوز قطرات باران همی‌چکد.^{۶۲}

و حوضی در میان این دکان [در قبة الصخره] در زیر زمین ساخته‌اند که همهٔ باران‌ها که بر آنجا باران آب آن به مجراها در این حوض رود. و آب این حوض از همهٔ آب‌ها ککه در این مسجد است پاکیزه‌تر و خوش‌تر است.^{۶۳}

آب چاه‌های مکه همه شور و تلخ باشد، چنان که نتوان خورد؛ اما حوض‌ها و مصانع بزرگ بسیار کرده‌اند که هر یک از آن به مقدار ده‌هزار دینار برآمده باشد و آن وقت به آب باران که از دره‌ها فرو می‌آید پر می‌کرده‌اند. و در آن تاریخ که ما آنجا بودیم، تهی بودند. و یکی که امیر عدن بود، و او را پسر شاددل می‌گفتند، آبی در زیر زمین به مکه آورده بود و اموال بسیار بر آن صرف کرده و در عرفات بر آن کشت و زرع کرده بودند و آن آب را بر آنجا بسته بودند و پالیزها ساخته؛ الا اندکی به مکه می‌آمد و به شهر نمی‌رسید.^{۶۴}

و از آنجا [[عبادان]] به شهر مهربان رسیدیم. شهری بزرگ است بر لب دریا نهاده بر جانب شرقی، و بازاری بزرگ دارد و جامعی نیکو؛ اما آب ایشان از باران بود و غیر از آب باران، چاه و کاریزی نبود که آب شیرین دهد. ایشان را حوض‌ها و آبگیرها باشد که هرگز تنگی آب نبود.^{۶۵}

به دروازهٔ شرقی [عکه]، بر دست چپ، چشمه‌ای است که بیست‌وشش پایه فرو باید شد تا به آب رسید.^{۵۶} شومان شهری است استوار و به براهه نهاده و گرد او باره‌ای کشیده و او را قهندزی است بر سر کوه نهاده، و اندر میان قهندز چشمهٔ آب است بزرگ.^{۵۷}

و بدین دیه [مشهد خلیل (ع)]، چشمه‌ای است که از سنگ بیرون می‌آید؛ آبکی اندک و راهی دور، جوی بریده و آن را نزدیک دیه بیرون آورده و از بیرون دیه حوضی ساخته‌اند سرپوشیده، آن آب را در آن حوض می‌گیرند تا تلف نشود، تا مردم دیه و زایران را کفاف باشد.^{۵۸} و گاهی چاه:

و بسیار چاه بود اینجا که ما بودیم به اندک مسافت شهر سرخس.^{۵۹}

و اندر شهر [قاهره]، در میان سراها، باغچه‌ها و اشجار باشد و آب از چاه دهند.^{۶۰} در برخی از شهرها، آب باران را گرد می‌آورند و به کار می‌برند:

[بیت‌المقدس] شهری است بر سر کوهی نهاده. و آب نیست مگر از باران. و به رستاق‌ها چشمه‌های آب است، اما به شهر نیست؛ چه بر سر سنگ نهاده است.^{۶۱}

و همهٔ پشت بام‌ها [ی بناهای بیت‌المقدس] به ارزش اندوده باشد. و در زمین مسجد حوض‌ها و آبگیرها بسیار است، در زمین بریده، چه مسجد به یکباره بر سر سنگ است، چنان که هر چند باران باران هیچ آب بیرون نرود و تلف نشود، همه در آبگیرها رود و مردم برمی‌دارند. و ناودان‌ها از ارزش ساخته که آب بدان فرود آید و حوض‌های سنگین در زیر ناودان‌ها نهاده، سوراخی در زیر آن، که آب از آن سوراخ به مجرا رود و به حوض رسد، ملوث‌ناشده و آسیب به وی نارسیده. در سه‌فرسنگی شهر، آبگیری دیدم عظیم که آب‌ها از کوه فروآید و در آنجا جمع شود و آن را راه ساخته‌اند که به جامع شهر رود. و در همهٔ شهر،

۵۶. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۲۵

۵۷. نامعلوم، حدود العالم، ص ۱۱۰

۵۸. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۵۷

و ۵۸

۵۹. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۰۹

۶۰. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۷۹

۶۱. همان، ص ۳۵

۶۲. همان، ص ۴۵ و ۴۶

۶۳. همان، ص ۴۹

۶۴. همان، ص ۱۲۲

۶۵. همان، ص ۱۶۳

چشم باز کردم، خویشتن را در میان کوی یافتم، بر کنار جوی نشسته و هر دو پای در آب نهاده، چنانکه مشاهده کردید.^{۷۱}

حتی به میان خانه‌ها:

سیستان. ناحیتی است قصبه او را زرنگ خوانند، شهری باحصار است. و پیرامن او خندق است کی آبش هم از وی برآید.

و اندر وی رودهاست. و اندر خانه‌ها وی آب روان است.^{۷۲}

و [در میافارقین،] دو جوی آب بزرگ می‌گردد در همه خانه‌ها ...^{۷۳}

و در سرداب‌ها:

و [در اَرژان،] در همه جا در زمین‌ها و سرداب‌ها آب می‌گذرد

و تابستان مردم شهر را به واسطه آن آب و زیرزمین‌ها آسایش باشد.^{۷۴}

و بر بام‌ها:

و از ثقات شنیدم که شخصی بر بام هفت طبقه باغچه‌ای

کرده بود و گوساله‌ای آنجا برده و پرورده تا بزرگ شده بود و آنجا

دولابی ساخته که این گاو می‌گردانید و آب از چاه برمی‌کشید و

بر آن بام درخت‌های نارنج و ترنج و موز و غیره کشته و همه در

بار آمده و گل و سپرغم‌ها همه نوع کشته.^{۷۵}

و در مسجد جامع شهر می‌رود:

و ایشان [[قزوینیان]] را یکی جوی آب است کی اندر میان

مزگت جامع گذرد و چندان است کی بخورند.^{۷۶}

در سه فرسنگی شهر، آبگیری دیدم عظیم که آب‌ها از کوه

فروآید و در آنجا جمع شود. و آن را راه ساخته‌اند که به جامع

شهر رود.^{۷۷}

و گاهی هم بر جویی قلعی بام بازار شهر می‌رود:

سمرقند. شهری بزرگ است و آبادان است و با نعمت بسیار

و جای بازرگانان همه جهان است. [...] و از بالای بام بازارشان

یکی جوی آب روان است از ارزیز.^{۷۸}

در برخی جاها هم، کار اصلی توزیع آب در شهر بر دست

سقایان است:

در میان بیابان نیز برای رفع تشنگی مسافران تدبیر کرده‌اند:

و در این راه بیابان [در میان راه نایین و طیس]، به هر دو

فرسنگ گنبدک‌ها ساخته‌اند و مصانع، که آب باران در آنجا جمع

شود. به موضعی که شورستان نباشد ساخته‌اند. و این گنبدک‌ها

به سبب آن است تا مردم راه گم نکنند، و نیز به گرما و سرما

لحظه‌ای در آنجا آسایشی کنند.^{۶۶}

و از آنجا به راه رباط زبیده [در بیابان طیس]، که آن را رباط

مرا می‌گویند، برقتیم. و آن رباط را پنج چاه آب است که اگر آن

رباط و آب نبودی کس از آن بیابان گذر نکردی.^{۶۷}

۶. بخش و گردش آب

آب را از منابع آن به شهر می‌برند و در شهر بخش می‌کنند و می‌گردانند.

گاه آب باران یا رود را با آباره به شهر می‌برند:

و شهر [صور] بر بلندی است و آب شهر از کوه می‌آید، و

بر در شهر طاق‌های سنگین ساخته‌اند و آب بر پشت آن طاق‌ها

به شهر اندر آورده‌اند.^{۶۸}

و گاه با جوی و نهر مصنوع:

اَرژان شهری بزرگ است و در او بیست‌هزار مرد بود. و بر

جانب شرقی آن رودی آب است که از کوه درآید. و به جانب

شمال آن رود، چهار جوی عظیم بریده‌اند و آب از میان شهر

به در برده، که خرج بسیار کرده‌اند و از شهر بگذرانیده و به آخر

شهر بر آن باغ‌ها و بستان‌ها ساخته.^{۶۹}

و در شهر [اصفهان]، جوی‌های آب روان و بناهای نیکو و

مرتفع.^{۷۰}

و این جوی‌ها شهر و زندگی جاری در آن را باطراوت

می‌کند:

... بنشستم و سر به خویشتن فرو بردم تا ساعتی تفکری

کنم. اندکی از خویشتن باز شدم تری‌ای از آب به پایم رسید. تا

۶۶ همان، ص ۱۶۸

۶۷ همان، ص ۱۶۸

۶۸ همان، ص ۲۴

۶۹ همان، ص ۱۶۴

۷۰ همان، ص ۱۶۶

۷۱. محمد بن منور، اسرار التوحید،

ص ۳۷۰ و ۳۷۱

۷۲. نامعلوم، حدود العالم، ص ۱۰۲

۷۳. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۶۲

۷۴. همان، ص ۱۶۴

۷۵. همان، ص ۸۹ و ۹۰

۷۶. نامعلوم، حدود العالم، ص ۱۴۲

۷۷. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۴۵

۷۸. نامعلوم، حدود العالم، ص ۱۰۷

سختی و مشقت که از آن حکایت نتوان کرد در راه به دست آوردن ما تحمل می‌کردید. به یک شب که با شما صحبت داشتیم به رنگ شما شدیم. از ما به چه سبب می‌گریزید و بینی فرامی‌گیرید، که ما رنگ و بوی درون شما ایم.» چون شیخ این سخن بگفت، فریاد از جمع برآمد و بسیار بگریستند و حالت‌ها رفت.^{۸۱}

در این فرهنگ، هر چیزی بالقوه مستمسکی است برای عبرت گرفتن و از ظاهر فرارفتن. چنین است که مال دنیا به آب گرمابه می‌ماند که شایسته پارگین است: او در تفکر بود، شیخ [ابوسعید] گفت: «بسیاری اندیشه مکن [و زر بدیشان ببخش]، که آب گرمابه پارگین را شاید.» مؤذن را وقت خوش گشت و زر بدیشان داد.^{۸۲}

در نظام آب شهر، گاهی شبکه فاضلاب به اندازه شبکه آب‌رسانی اهمیت دارد:

[و در میافارقین] دو جوی آب بزرگ می‌گردد در همه خانه‌ها، یکی ظاهر، استعمال را، و دیگری تحت‌الارض پنهان که تُفل می‌برد و چاه‌ها پاک می‌گرداند.^{۸۳}

جوی فاضلاب (پارگین) شهر زرنگ (سیستان) همان خندق شهر است که در بیرون شهر، بر پای بارو، بر گرد شهر می‌گردد^{۸۴}؛ اما چنان‌که دیدیم، جوی گنداب میهنه — خای یعقوب (گودال یعقوب) — در درون بارو، و البته در نزدیکی دروازه شهر، است.^{۸۵}

سخن آخر

متون نثر فارسی سده‌های نخست بر روی هم داستانی از آب بازی می‌گویند. در این داستان، آب پدیده‌ای آسمانی است که خدا همه چیزهای زنده را از آن آفریده است. آب جامع همه رنگ‌ها و مزه‌هاست؛ و از همین روست که انسان از نگرستن در آن لذت می‌برد. آب چنان است که خدای خالق نقش شگفت آدمی را بر آب زده است. آب مایه آبادانی است؛ هم از آن رو که خدای

[در نزدیکی مکه] حوضی ساخته‌اند که آن آب در آنجا جمع می‌شود و سقایان آن را برگیرند و به شهر آورند و فروشند. و به راه برقه به نیم‌فرسنگی چاهی است که آن را بئر‌الزاهد گویند و آنجا مسجدی نیکوست. آب آن چاه خوش است و سقایان از آنجا نیز بیاورند و به شهر بفروشند.^{۷۹}

۷. راندن آب

داستان آب در شهر به برآوردن آن از زمین و نگاه داشتن آب باران و گرداندن آب در شهر برای خوردن و شستن و آسودن تمام نمی‌شود. آب مازاد و گنداب را هم باید از خانه‌ها و بناها و کوچه‌ها گرد آورد و به بیرون راند. بخشی از تأسیسات آبی شهر به این فاضلاب و جوی‌های آن مربوط است. در فرهنگی که متون موضوع این تحقیق از مظاهر آن است، جوی گنداب — پارگین — نیز واسطه‌ای است برای تأمل کردن و اندیشیدن و ذکر. جوی گنداب مثال دنیاست: پس شیخ ما [ابوسعید] می‌آمد تا به دروازه بیرون شود، به محله‌ای رسید. گوی آب گنده بزرگ بود آنجا، چنانک ایشان را معهود است که آن را «خای یعقوب» گویند. مردی ایستاده بود بر لب آن گوی [ی] آب و آواز می‌داد که «ای گوهر!» و فریاد می‌کرد. چون بسیار فریاد کرد؛ زنی سر از سرای بیرون کرد پیر و سیاه و روی آبله‌زده و دندان‌های بزرگ و به صفات ذمیمه موصوف. شیخ و جمع را نظر بر آن زن افتاد. شیخ ما گفت: «چنین دریا را گوهر چنین باشد؛ و روی به دروازه‌ای نهاد.^{۸۰}

شیخ ما [ابوسعید] روزی در نیشابور به محله‌ای می‌گذشت. کیناسان چاه مبرز پاک می‌کردند و آن نجاست به خیک می‌آوردند و در گوی می‌ریختند. صوفیان چون آنجا رسیدند خویشتن را فراهم گرفتند و بینی بگرفتند و می‌گریختند. شیخ ایشان را بخواند و گفت این نجاست به زُفان حال با ما سخنی می‌گوید. می‌گوید: «ما آن طعام‌های بالذتیم و خوشبوی که شما سیم و زر بر ما می‌فشانید و جان‌ها از بهر ما نثار می‌کردید و هر

۷۹. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۲۲
 ۸۰. محمد بن منور، اسرار التوحید، ص ۲۲۸ و ۲۲۹
 ۸۱. همان، ص ۲۶۵ و ۲۶۶
 ۸۲. همان، ص ۲۲۸ و ۱۱۱
 ۸۳. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۶۲
 ۸۴. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۱۹۵ و ۱۹۶، ۲۶۶، ۳۰۹، ۳۵۶ و ۳۵۷
 ۸۵. محمد بن منور، اسرار التوحید، ص ۲۲۸ و ۲۲۹

کتاب‌نامه

بلعمی. *تاریخنامه طبری*، گردانیده منسوب به بلعمی، تصحیح محمد روشن، تهران، سروش، ۱۳۷۴، ۱ ج.

بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین. *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، مهتاب، ۱۳۸۱، ۳ ج.

ترجمه تفسیر طبری، فراهم‌آمده در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی، ۳۵۰ تا ۳۶۵ هجری، تصحیح حبیب یغمائی، تهران، چاپخانه دولتی ایران، ۱۳۳۹، ۷ ج.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود. *زین الاخبار [تاریخ گردیزی] [تاریخ تألیف در حدود سال ۴۴۰ هجری]*، با مقدمه آقامیرزا محمدخان قزوینی، تهران، ادب و مطبوعه اتحادیه، ۱۳۱۵.

محمد بن منور میهنی. *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۷۶، ۲ ج.

مستملی بخاری، خواجه امام ابوالرهیم اسماعیل بن محمد. *شرح التعرف لمذهب التصوف (نورالمیردین و فضیحة المدعین)*، مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، ۱۳۶۳، ۴ ج.

ناصر خسرو قبادیانی مروزی. *سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی مروزی*، با حواشی و تعلیقات و فهرس اعلام تاریخی و جغرافیایی و لغات به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار، ۱۳۷۵.

نامعلوم. *تاریخ سیستان*، تألیف در حدود ۴۴۵-۷۲۵، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران، زوار.

نامعلوم. *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری.

نامعلوم. *قصه حمزه (حمزه‌نامه)*، به کوشش جعفر شعار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ۲ ج.

نظام‌الملک طوسی. *سیاستنامه (سیرالملوک)*، به کوشش جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴.

تعالی قوه آبادانی را در آن نهفته است. اما آب این قوه را به واسطه ولی خدا یافته است؛ آب‌های نیکو و حیات‌آور همه از چشم آدم تائب فروریخته است.

آبادانی شهر یکسره به مدیریت آب وابسته است. اگر کار آب بسامان باشد، کار آبادانی نیز بسامان است. مدیریت آب از سمت‌های مهم در میان مشاغل اداره شهر است و نیز شهر برای اداره امور آب نیاز به قانون مدنی دارد.

خداوند آب را مسخر عقل انسان کرده است. انسان باید با خرد و تدبیر آب را به بند کشد، خود را از زیان‌های آن نگاه دارد، و آن را به کار کشتن و نوشیدن آورد. آب را باید در بند کرد تا شهر از گزند سیل در امان بماند. نیز، آب را باید بند آدمیان کرد و آن را چون سدی در برابر شهر داشت و شهر را در پناه آن نگاه داشت تا مفسدان و دشمنان بدان درنیابند. مردم و مسافران و بازرگانان باید بتوانند از آب بگذرند؛ پس پل بستن بر آب کاری خیر و در خدمت عموم مردم است و اجر اخروی و نکونامی دنیوی در پی دارد.

آب را گرد می‌آورند یا با چاه و کاریز از زیر زمین فرامی‌خوانند و با جوی به شهر می‌برند. گاهی با جوی‌ها آب را به درون حیاط خانه‌ها و مسجدها و سرداب‌ها و حتی بر بام بازار می‌برند یا فرامی‌کنند و با آن باغ‌های بام سراها را آباد می‌کنند.

و در نهایت، آبی که از دیده آدم فروریخته و بر زمین جاری شده بود، گنداب می‌گردد. آن را با پارگین و گوی گنداب از شهر بیرون می‌برند. گوهر آب نهفته در آن بخار می‌شود و به آسمان بازمی‌گردد. اما این آب گنده همان قدر می‌تواند مایه ذکر خدا باشد که آن سرشک صافی آدم. آب گنده مثال دنیای گنده است؛ و یاران و دل‌بستگان دنیای گنده چونان کسانی‌اند که بر لب گنداب یا در دل پارگین می‌زینند. دل را باید با آب صافی گرمابه شست و گنداب آن را به پارگین سپرد.